

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۱۰/۱۱/۱۴

## شک و سؤال از تناقض گوئی ها پیدا میشود!

خیلی ها، از آن میان تمام رهبران، قومندانان و فعالین احزاب به اصطلاح جهادی و پادو های شان در درون و بیرون افغانستان، به تاسی از یک اعتقاد دینی به این باور هستند که تمول، قدرت، رسوخ و نفوذی را که ایشان در زندگی به دست آورده اند یا به دست می آورند - غالباً صاعقه وار و بدون انجام دادن کدام کاری - دهش یا نعمتی است که خداوند به آنها لطف نموده است.

این ادعا برای آن هائی که با مسائل دینی برخورد سطحی دارند یا دین را به شکل تعبدی و چشم و گوش و زبان بسته پذیرفته اند، یا از قرآن و دین اطلاع جامع و دقیق و عمیق ندارند و یا توانائی تحلیل قضایا ( گفتاری که میتواند درست یا نادرست باشد) را از نظر منطق و فلسفه و علم نداشته باشند، سؤالی ایجاد نمیکند، ولی برای آن هائیکه با قضایا سطحی برخورد نمیکنند و همواره به اصل و حقیقت یک مسأله و آخرین حد یک موضوع یا سخن توجه دارند، این نوع بیانات تولید شک - حتی در دین - و هزارها سؤال گوناگون می کند.

خدا در قرآن می گوید: " ان اکر مکم عند الله اتقاکم. " یعنی: " همانا گرامی ترین شما نزد خداوند باتقوا ترین شماست. "

این وعده، وعده خداست... یگانه معیار برتری و فضیلت انسان نسبت به سایر انسان ها نزد خدا تقوی یا پرهیزگاری است.

بناءبه گفته برخی از علمای اسلامی هم اگر بخواهیم مسلمانان را از نظر تقوا، اخلاق، رفتار، گفتار و پندار و عمل به " خوب " و " بد "، " بی گناه " و " گنهکار " و " پرهیزگار " و " ناپرهیزگار " تقسیم کنیم، یگانه راهی که برای رسیدن به این مأمول وجود دارد این است که ببینیم کدام انسان پرهیزکار است و کدام انسان پرهیزکار نیست.

برای فهم بیشتر و بهتر بحث بهتر است که معنی تقوا را از نظر اسلام بدانیم. از نظر دین تقوا یعنی " دوری جستن از محرّمات - نگهداشتن خویش از گناه - و توجه عملی و نظری به واجبات. در یک کلام تقوا یعنی اطاعت از تمام امر و نهی الهی. "

پایه و اساس عزت و ذلت انسان هم در نظر خداوند - از دید اسلام - همین اطاعتی است که انسان از امر و نهی خداوندی دارد. دوستی و دشمنی خداوند هم بستگی به میزان پرهیزکاری یا تقوای انسان و اطاعت از " بکن و نکن های " الهی دارد:

ان الله يحب المحسنين - همانا خدا نیکوکاران را دوست میدارد. سوره بقره آیه ۱۹۵.

ان الله يحب المتقين - همانا خدا پرهیزگاران را دوست میدارد. سوره توبه آیه ۷.

ان الله يحب المقسطين - همانا خدا عدالت کنندگان را دوست میدارد. سوره ممتحنه آیه ۸.

یا:

ان الله لا يحب المفسدين - همانا خدا فسادکنندگان را دوست نمیدارد. سوره قصص آیه ۷۷.

ان الله لا يحب المتعدين - همانا خدا متجاوزین را دوست نمی دارد. سوره مائده آیه ۸۷.

والله لا يحب الظالمين - خداوند ظالمان را دوست نمی دارد. سوره آل عمران آیه ۵۷.

( برخی از مفسرین قرآن به جای کلمه " همانا "، کلمه " قطعاً " را به کار برده اند که استواری و قاطعیت خداوند را در این زمینه ها - در آنچه خداوند گفته است - نشان می دهد.)

توضیح یا بیان و تعریف کلمات " نیکی "، " عدالت " و " پرهیز و پرهیزکار "، همچنان توضیح، بیان و تعریف کلمات " فساد "، " تجاوز "، " ظلم " و اعمال از این دست و جنس، چون معنی و مفهوم آنها را همه می دانیم، به نظر من در بحثی که دنبال می شود، غیر ضروری می نماید.

خدا میگوید من فاسد و متجاوز و ظالم و خلافکار و... را دوست ندارم و متجاوز و خلاف کار و فاسد و متمرّد و... میگوید خدا مرا دوست دارد و به همین دلیل نعمات عدیده اش را به من ارزانی داشته است.

بین این دو کلام - کلام خدا و بنده - وهم کلام و عمل خدا، اگر چنین باشد - تناقض آشکار وجود دارد؟ چگونه باید این دو تناقض را باهم آشتی داد و از آن یک سنتز برابر با منطق به وجود آورد؟

خدا راستکاران را دوست دارد. سیاف ( سیاف را برای آن از جمله متجاوزین و ظالمان و متمرّدین در این بحث انتخاب کردیم که چندی پیش ادعا کرده بود که ما را خدا داده است و با خدادادگان ستیزه مکنید که خدادادگان را خدا داده است ) راستکار نیست. خدا سیاف را ( دوست دارد و به همین دلیل) مورد لطف و عنایت خود قرار می دهد!

بر اساس " اصل امتناع تناقض " امکان جمع دو یا بیشتر از دو شیء یا دو کلام متناقض باهم محال است:

از دو قضیه متناقض اول و دوم منطقاً باید این نتیجه به دست بیاید که: خدا سیاف را دوست ندارد؛ نه این نتیجه که خدا سیاف را دوست دارد. زیرا سیاف انسان درست کار و نیک و عادل نیست، بلکه انسان متجاوز، متمرّد، ظالم و از حد گذرنده است.

خدا وعده کرده که انسان فاسد و متمرّد و... را دوست ندارد. و اگر چنین نکند، آیا خلاف آن چیزی که گفته عمل نکرده است؟

( درست است که خداوند هر کاری که خواهد می کند، اما با این کار، اگر کار خدا باشد و حتی اگر خود خدا هم این کار را خواسته باشد، آیا خلاف آنچه خود گفته است عمل ننموده است؟

اگر گفته شود: " آری، خدا مختار مطلق و قادر مطلق است و هر کاری که خواسته باشد، حتی اگر خلاف گفته خودش هم باشد، میکند"، میبرسیم که: پس شیخ سهروردی را برای این که گفته بود: "خداوند می تواند پیامبر دیگری بیافریند" چرا تکفیر نموده گشتند؟

این استنتاج از دو مقدمه بالا صحیح نیست. در استنتاج یا نتیجه گیری بالا: خدا ستمکاران را دوست ندارد. سیاف ستمکار است. خدا سیاف را دوست دارد، تفکر و ذهن آورندگان این استدلال در مسیر درست، معقول و مقبول، برای دست یافتن به حقیقت سیر نمی کند و نتیجه هم هماهنگ با اصول و قواعد و صغرا و کبرا و مقدمه هائیکه ذکر شد، نیست.

قضایای خدا راستکاران را دوست دارد. سیاف راستکار نیست؛ دونقیضی هستند، دو جمله متناقضی هستند که صدق آن ها قطعاً محال است!

بنابراین جاری کردن این حکم که خدا سیاف ها را دوست دارد، در حالی که سیاف ها آدم های درستکاری نیستند، نه مستدل است و نه منطقی و نه در خور فهم.

درستی کلام خدا، برطبق باور های دینی از جمله بدیهیات اولی یا اولیات می باشد که نیاز به حد وسط ندارد. به معنی ساده تر سخن خدا برطبق باور های دینی حکم ضروری است. یعنی احتیاج به هیچ حرفی دیگری ندارد. پس در قیاس های سه گانه فوق ( بر طبق نظر فلاسفه غربی که مقدمه ها را با مطلوب یا یا نتیجه در زمره قیاس حساب میکنند ) قیاس اول صادق است و قیاس سوم، یا نتیجه، از آنجائیکه سیاف آدم درستکاری نیست، باتوجه به این که درستی کلام خدا از اولیات است، نمی تواند صادق باشد.

ولی اگر بگوئیم:

خدا نیکوکاران را دوست دارد

سیاف آدم نیکوکاری است

پس، خدا سیاف را دوست دارد؛ و به همین دلیل او را مورد لطف خویش قرار داده است، دو قضیه یا دو مقدمه - اولی و دومی - هیچ تناقضی با قضیه سوم یا نتیجه و مطلوب که به دست می آید، پیدا نمی کند. در اینجا فکر یا ذهن برای یافتن حقیقت که عبارت است از: "خدا سیاف را دوست دارد" مقیاس های لازم را برای سنجش به کار برده است و به همین دلیل در گمراهی قرار ندارد.

در نوع استدلال بالا ما از دو قول معلوم به یک قول مجهول رسیدیم. این نوع استدلال و استنتاج برطبق موازین عقلی قابل پذیرش است، زیرا وقتی ما دو مقدمه را به خاطر این که تناقضی میان آنها وجود ندارد، بپذیریم، ناچاریم نتیجه ای را که با دو مقدمه سازگار باشد هم بپذیریم.

و اگرچنین نیست و خداوند خلاف آنچه میگوید، عمل نمی کند و سیاف ها آدم های نیکی هستند - چون خداوند توجهات و عنایات خاصی به آنها را دارد - پس باید به معنی و مفهوم کلمات، مفاهیم و مقولات و احکام، و به آنچه ما گفته ایم و میگوئیم، تجدید نظر کنیم.

بسیار احتمال دارد که ما در معنای کلمات و مفاهیم و ... اشتباه نموده باشیم و آن ها را به درستی ندانیم! چیز هائیرا که خوب می پنداریم در واقع چیز هائی بدی هستند و چیز هائی را که عیب و بد می خوانیم در واقع آن چیزها خوب هستند. دروغ باید خوب باشد؛ نه بد. انسانیرا از مرگ نجات دادن باید کار بدی باشد و کشتن انسان کاری خوب. بله، اگرچنین نمی بود، چنان نمی شد که شد و می شود!

آدمی را که ما خطاکار و جانی و فاسد می‌پنداریم، در واقع انسان پاک و منزّه و نیک و عادل و باتقوا و خداترس است. اگر چنین نمی‌بود، آیا خدا او را مورد نوازش و عنایت خویش قرار میداد؛ باوجودی که ده‌ها بار در سراسر قرآن بیان میدارد که فاسد و ظالم و متجاوز را دوست ندارد؟ ما باید دو کار کنیم:

(یک) در اولین وهله به جا به جایی معانی کلمات و مفاهیم و مقولات و احکام بپردازیم و فرهنگ‌ها را از نو بنویسیم و بد را جای خوب قرار دهیم و خوب را جای بد؛ و دوم، بدون فوت وقت از کرزی‌ها و سیاف‌ها و ربانی‌ها و مجددی‌ها و امثالهم به خاطر این همه جفائیکه در حق شان نموده ایم معذرت بخواهیم و از خداوند برای اینکه دوستانش را به ظالمانه‌ترین شکل به شلاق اتهام و ناروا بسته ایم آمرزش بطلبیم! از سخنان مطایبه‌آمیز که بگذریم، شاید به خاطر همین تناقضات در گفتار - کردار روحانیت با کلام است که بسیاری از اسلام‌شناسان برجسته عصر ما مانند زید ابونصر، اکبرگنجی، کدیور و سروش و... صریح و غیرصریح، همانگونه که معتزلیان می‌گفتند، می‌گویند که قرآن کلام خدا نیست.

تصوری که اینها از خدا دارند، یک تصور پاک و والا و بی‌عیب و بی‌نقص است؛ یک تصور کامل. خدای اینها خدای است که خلاف وعده عمل نمی‌کند. خدای اینها خدای است که سخن متناقض نمی‌گوید. خدای اینها وقتی می‌گوید: من ستمکار را دوست ندارم، دیگر لطفش را شامل حال ستمکار نمی‌کند! چنین کاری مخالف شأن و ذات خدای اینها است. خدای اینها خدائی نیست که دوستانش را در این جهان برنجاند تا در آن جهان آن‌ها را به بهشت راه دهد.

در حرف اینها تناقضی مانند حرف آخند و ملا و امام و شیخ و سید و خواجه و صاحب زاده و پیر و ... و حرف رهبران و فعالین تنظیم‌های به اصطلاح اسلامی وجود ندارد. این‌گونه فکر از خداشناسی اصیل منشاء می‌گیرد، نه از تظاهر به خداشناسی. هر خداشناسی باید همینطور فکر کند! هر خداشناسی همینگونه فکر میکند! هرگونه فکر دیگر غیر از این فکر با شأن و با عظمت خدا منافات دارد و کفر مطلق است!

ولی روحانیت و مدافعان دین و سیاف‌ها و ملا زاده‌ها و فرقانی‌ها و غفوری‌ها و ... به جایی اینکه با منطق و کلام و استدلال و پرداختن به کنه و ریشه بحث و مسایل با دلیل و برهان به جواب این افراد بپردازند با ارائه منقولات و اخبار و روایات، باوجودی که آن افراد چنین منقولات و اخبار و روایات را هزار بار زیر سؤال برده‌اند، با بد و بیراه و فحش و ناروا و حکم ارتداد و تکفیر با اینها برمی‌خورند؛ در حالی که انتظار آن‌ها این است که معقول را با معقول جواب بگویند و نه با منقول و خبر و روایت!

آره، اینگونه سخنان اساس دین، یعنی قرآن و این که قرآن کلام خداست، را نزد برخی از انسان‌ها زیر سؤال برده است و زیر سؤال می‌برد!

روحانیت کژاندیش بیعقل و درجا مانده و دنیاپرست نباید فکر کند که مردم قدرت و اکاوی این تناقض‌گوئیا یا این تناقضات را ندارد. مردم امروز با نیروی عقل و منطق و استدلال و استنتاج و قیاس و ... - به اصطلاح عوام - قادر است که "پشت خط را نیز بخواند!"

یکی از خدمات بزرگی که فلسفه و دانش به بشریت نمود، معرفی شیوه‌های مختلف تحلیل و اکاوی اساسی‌ترین مفاهیم و اصول با پرداختن به آن‌ها از راه استدلال و منطق است. فلسفه انسان را قادر ساخت تا از راه معرفت‌شناسی یا از طریق به کارگیری منطق، یا اعتبار دادن به اهمیت استدلال و استنتاج و قیاس و پرداختن به قضایای معلوم یا احکام کلی، به توضیح و تشریح قضایای مجهول یا احکام جزئی دست یابد.

وقتی می خواهیم بدانیم که هوا دارای وزن است یا نه، چون هوا از مالکول ها به وجود آمده است و مالکول ها دارای وزن اند، حکم بر آن می کنیم که هوا دارای وزن است.

هوا از مالکول ها به وجود آمده.

مالکول ها دارای وزن اند.

پس هوا دارای وزن است.

چنین نتیجه گیری از این سه قضیه - یا دو قضیه و یک مطلوب - هم منطقیست، هم معقول و هم قابل قبول و علمی.

اگر مالکول ها دارای وزن نمی بودند، حکم درست آن بود که: هوا دارای وزن نیست! این حکم که هوائیکه از مالکول های دارای وزن ساخته شده، خود بی وزن است، حرف چرند و بیهوده ای بیش نیست! مانند: خدا ظالم را دوست ندارد. قسیم فهیم ظالم است. خدا قسیم فهیم را دوست دارد و مورد لطف و عنایت خویش قرار داده یا قرار می دهد!

حکم یاری رساندن خدا به بدکاران، اگر با این منطق بررسی گردد، و سنجیده شود، چنین معنی میدهد که گویا ما با دو موجود روبرو هستیم؛ موجودیکه یک چیز می گوید و چیزی دیگری می کند! تعجب نکنید! قهر هم نشوید! بحث من تنها بر سر واکاوی حرف سیاف ها است و نه چیزی دیگری!

مگر شما از این حرف - حرف سیاف ها - از دید اسلام و قرآن و با توجه به آیاتیکه در بالا نوشته شده اند، نتیجه دیگری به دست می آورید؟ [چه نتیجه ای؛ مثلاً؟](#)

نتیجه ای که من از این حرف ها گرفته ام این است که این اشخاص نه تنها ظالم و جنایت پیشه و خاین به خاک و مردم اند، که اصلاً به اسلام هم معتقد نیستند. یا این که سخنانی را که می زنند خود هم نمی فهمند که چه میگویند و چه نمیگویند!

در ماه رمضان، هر روز در تلویزیون آقای بیات از مردم برای روزه داران بی بضاعت و نیازمند کمک می طلبند. در همین تلویزیون، یک روز، نیم ساعت بعد از آن که برای فقراء کمک طلبیده بودند، در یکی از پروگرام های دینی مولوی با یک گز ریش و چهار سیر عمامه درحالیکه هریک دقیقه بعد از فرط پرخوری گاز معده ای بی صدا از گلوی مبارک خارج می کرد، می فرماید که ماه رمضان ماه ضیافت الهی است!

خوب، اگر ماه رمضان ماه ضیافت الهی است؛ چرا از مردم برای مهمانان خداوند کمک می طلبید؟ مگر خداوند قادر به سیرکردن شکم مهمانانش نیست؟! یا اینکه در این ضیافت تنها سیافها و کرزی ها و مجددیها و شیخ ها و مولوی هائی مثل خودشان دعوت هستند؟

ضیافتی برای جانیان و... که غریب غربه ها را در آن، مانند ضیافت های اشراف و شهان و متمولین در دنیا، راهی نیست!

دربالاهم یاد شد که این چه منطقی است که خداوند این دنیا را به کافران داده و آن دنیا را به دوستانش؟ و... می گویند خداوند دوستانش را می آزماید. مگر خداوند از همه چیز باخبر نیست؟ از این آقایان عقل کل باید پرسید که معنای خبیر از نظر دین و اسلام و مسلمانان چیست؟ و...

و خدای که بی نیاز است، نظر به کلام خودش، چگونه نیاز به حمد و ستایش و عبادت و تسبیح و ... مخلوقات خودش دارد! بار ها از پیشوایان دین شنیده ام که خداوند انسان را برای آن خلق کرد که خدا را عبادت کند!

جمع بستن نیاز و بی نیازی تنها با عقل و منطق روحانیت جور درمی آید. ما را خداوند از فهم آن ، متأسفانه، عاجز ساخته است!

شخصی دیگری از قماش سیاف ها به نام فرقانی در جایی از یکی از نوشته هائی خویش که طی آن به زعم خود کوشیده است نوشته مرا که در باب نبرد بیهوده و شرم آور کلیسا در برابر علم نوشته بودم نقد کند، می نویسد که " گالیله " شخص جاهلی بود!

گالیله گفت: زمین مرکز جهان نیست. گالیله گفت: آفتاب به دور زمین نمی چرخد. گالیله گفت: این که شما می گوئید همه جهان به دور زمین به لحاظ تقدس انسان می چرخد درست نیست!

کلیسا عکس آن میگفت: آفتاب به دور زمین می چرخد، زمین مرکز جهان است و همه ای جهان به خاطر تقدس انسان به دور زمین می چرخد.

علم بالاخره ثابت کرد که گالیله درست میگفت. خود کلیسا هم به اشتباه خود اعتراف کرد

و از گالیله پوزش خواست. ولی، فرقانی ها باهمه این حقایق باز هم بر مرکب جهل مرکب باورهای دینی شان سوار و روان اند و به جای کلیسای آن زمان گالیله را بر خطا می دانند و جاهل میخوانند!

ثبوت ادعای یک انسان نشانه فهم، عقلمندی و دانش وی است، نه نشانه جهل و بی خردی وی!

برای کسانی که از فهم این چنین مسائلی عاجز هستند، بهتر است که بیشتر از این چیزی نگویند و چیزی هم ننویسند؛ زیرا هرچه بیشتر بگویند و بیشتر بنویسند جهل خویش را بیشتر از پیش آشکار و آشکارتر می کنند! و کسانی که چشم به دهن این گونه انسانها دوخته اند باید یک اندازه از هوش خداداد شان هم استفاده کنند و نگذارند که این خدا نترس ها به نام دین و خدا خون بدن شان را بچوشند و از عرق جبین و حاصل زحمت شان از قند تفاله کنند!